



شک سه‌گانه

درباره الزامات سه‌گانه تولید علم دینی

دکتر گفتگوی دکتر ابراهیم فیاض

اشاره

پرسش از نقطه آغاز و پاسخ به آن، همواره موضوع و محوری اساسی در مباحثات و مجادلات علمی تعریف شده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی دوره‌های کوتاه پیش از آن بر جسته ترمی نماید و جایگاهی به مراتب روشن تر در فضای فکری فرهنگی جامعه پیدای نماید. باور به تعیین کنندگی پاسخ این سؤال، بسیاری را بر آن داشت تا دست به کار شوند و پاسخی شایسته برای آن بیابند. نخله‌های مختلف فکری هر کدام بر حسب دیدگاه خود در جستجوی پاسخی صائب به این سؤال در پی آن برآمدند تا این نقطه آغاز را در بهترین جای ممکن تعیین محل نمایند. برخی رجوع به اسلام راستین را نقطه آغازی دانستند که می‌تواند انقلاب اسلامی را به مقصودش یا همان حیات طیبه برساند؛ برخی بازگشت به سنت، عده‌ای گذر و گذار از همه داشته‌های پیشین و سنت‌های تاریخی و رو آوردن تمام عیار به تجدید و غرب و برخی نظر گاه‌هایی دیگر. آن چه در میان این همه آسیب دانسته می‌شود فقدان نگاهی جامع نگر است که ابعاد و چندان از ماجر را ملحوظ دارد. در چند ساله اخیر دغدغه ارائه نظری جامع بیش از پیش بر فضای جامعه علمی حاکم است. دکتر ابراهیم فیاض از جمله کسانی است که چنین دغدغه‌ای را ذیل یک نظریه تحت عنوان «هرمنوتیک سه‌گانه» مطرح نموده است. در گفتگوی پیش رووی تفصیلی از این اجمال را بازمی‌گویند.

در سخنرانی‌های متعدد چندین بار از نظر به خود با عنوان سه‌گانه ایران-جهان-اسلام برای جنبش نرم‌افزاری یا تولید علم دینی صحبت کرده‌اید. اگر امکان دارد کمی بیشتر در این مورد توضیح دهید که نسبت این سه‌گانه چگونه چیست؟

رابطه بین این‌ها هرمنوتیک است. من این بحث‌ها را از رابطه پدیدارشناسی در آوردم. هوسرل می‌گوید ما آگاهی مطلق نداریم و همیشه آگاهی از «چیزی» داریم که آن چیز در زمان و مکان وجود دارد و این هرمنوتیک است. ما همیشه آگاهی از چیزی داریم و همیشه آن چیز تابع زمان و مکان است در نتیجه می‌توانیم بگوییم

که ما در نوعی هرمنوتیک هستیم. البته من مطالبی را که نوکانتی‌ها مثل دیلنای گفته‌اند اضافه کرده‌ام و به چنین چیزی رسیده‌ام. ما همیشه در یک فضای سه‌گانه قرار داریم و در رابطه با این سه‌گانه آگاهی‌ها ما را شکل می‌دهیم. این سه‌گانه همه جا و همیشه وجود دارد. یکی از این سه‌گانه‌ها عبارتند از جهان‌پدیداری که نرم‌افزار فکری ما را می‌سازد و همیشه ادیان را شکل می‌دهد. جهان‌پدیداری همانی است که به غلط جهان‌بینی می‌نامیم. دومین بخش از سه‌گانه واقعیت یک جامعه است که سخت‌افزار فکر و اندیشه ما را شکل می‌دهد مثل ایران و ساختارهای آن. سوم یک واقعیت تمدنی است که سخت‌افزار هر جامعه را شکل می‌دهد و غالباً نسل به نسل از طریق تاریخ به ما می‌رسد. پس ما یک مکان داریم به نام ایران، یک تاریخ داریم که شامل تمدن‌هایی می‌شود که بنا شده‌اند؛ از تمدن بین‌النهرین و مادها و کوروش تا تمدن غرب امروز که به واسطه تمدن اسلام شکل گرفته است. در عصر حاضر تمدن اسلامی می‌خواهد دانش را از تمدن غرب بگیرد و خود را بازسازی کند.

در نتیجه ما هم‌زمان با سه چیز در تماس هستیم: ۱- جهان‌پدیداری که برای ما نرم‌افزار است یعنی اسلام ۲- مکان و جغرافیای ما یعنی ایران ۳- تاریخ که تمدن‌شناسی است یعنی تمدنی که در تاریخ ما حضور داشته است که در حال حاضر تمدن غرب است. اگر هر کدام از این سه‌گانه را یک ضلع مثلث فرض کنیم نقطه ثقل این مثلث فرهنگ است. یعنی این بحث نوعی هرمنوتیک مردم‌شناختی یا هرمنوتیک فرهنگی است.



اگر شما اضلاع مثلث را پاک کنید تبدیل به شاخه‌ای می‌شود که

دو نگاه

ما هم‌زمان با سه چیز در تماس هستیم: ۱- جهان‌پدیداری که برای ما نرم‌افزار است یعنی اسلام ۲- مکان و جغرافیای ما یعنی ایران ۳- تاریخ که تمدن‌شناسی است؛ یعنی تمدنی که در تاریخ ما حضور داشته است که در حال حاضر تمدن غرب است. اگر هر کدام از این سه‌گانه را یک ضلع مثلث فرض کنیم نقطه ثقل این مثلث فرهنگ است.

فرهنگ و معرفت مرکز آن خواهد بود و همزمان تابع جغرافیا، جهان پدیداری و تاریخ می شود.

بنابر مدل شما این سه گانه زیربنای تولید علم دینی در ایران امروز محسوب می شود. آیا لزومی دارد که هر کس می خواهد در این حوزه گام بردارد در هر سه حوزه متخصص باشد؟

اگرچه این سه گانه زیربنای تولید علم دینی در ایران امروز محسوب می شود اما لزومی ندارد. بلکه اگر از یک ضلع حرکت کند و درست گام بردارد به اضلاع دیگر می رسد. آقای زرین کوب از ایران شروع کرد اما در ادامه در کتاب «کارنامه اسلام» به اسلام پرداخت و همچنین به غرب نیز توجه کرده است. دکتر شریعتی از غرب شروع کرد اما به ایران شناسی و اسلام شناسی نیز رسید. اگر چه کسی اسلام شناسی ایشان را به علت چپ بودن مکتبشان قبول ندارد؛ اما مهم این است که این مسئله هم برایش مطرح شد. استاد مطهری از اسلام وارد شد. غرب شناسی اش را در کتابی چون علل گرایش به مادی گری آورده است که نگاه ایشان در این زمینه بسیار عالی و بهترین تر در مورد غرب است که بسیار جای کار دارد و می توان روی آن کار کرد. ایران شناسی شان هم به عنوان مثال در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران آمده که هنوز هم یکی از بهترین کتابها در مورد ایران شناسی است.

این مسأله را در مقاله اخیرتان در مجله بگانه حوزة مطالعه کردم ولی باتوجه به این مطلب، آن ایرادی که قبلاً به برخی از مؤسسات حوزه علوم دینی و یا مؤسسات غرب شناسی داشتید متنی می شود. چرا که برخی از آن ها از اسلام و برخی از غرب شروع می کنند.

مشکل آن مؤسسات این است که با توجه به این ثقل کار نمی کنند. مشکل روحانیت در قم در همین نکته است و گرچه از اسلام شروع کرده اند ولی هنوز به اسلام نرسیده اند. کار آقای جوادی آملی و روحانیت توتولوژی یا این همانی است. یعنی چیزی را برای خودش می گویند. اما شهید مطهری در بحث از اسلام ناظر به آن دو حوزه دیگر بحث می کرد. همچنین علامه جعفری؛ البته علامه جعفری در «ایران» مشکل و نقصان داشت. این بحث هم ناظر به فرآیند تولید علم است و هم ناظر به عمق آن ولی بحث ما در مورد عمق و سطح نیست بلکه بحث در فهمیدن و رسیدن به یک ضلع از این سه گانه است. آقای مطهری می خواست در فرهنگ دخالت کند ولی آقای جعفری خودش برای خودش کار می کرد. خدا رحمتشان کند در یک سخنرانی کلی زحمت کشیدند تا رابطه حقیقت و واقعیت را مشخص کنند که با یک کلام بنده بحثشان به هم ریخت. آقای جعفری و آقای جوادی آملی، برای خودشان می گویند در نتیجه آقای جوادی هیچ کارش در جامعه پیش نمی رود.

در مورد میزان آشنایی با هر کدام از این سه حوزه خصوصاً حوزه اسلام باید گفت بدون فهم موضوع شناسی دین شناسی به درد نمی خورد. الآن موضوعاتی که آقای جوادی آملی در تفسیرشان بحث می کنند موضوعات واقعی نیستند. در فقه هم این مسئله بسیار بیشتر است مثلاً در مورد ربا کلی بحث می کنیم و در نهایت گریزی به مسائل مبتلابه در موضوع ربا مثل بانکها و... می زنیم. بدون موضوع شناسی معلق در هوا مییم. جغرافیا و تاریخ، موضوعات مهم ما هستند و پرداختن به آنها بسیار زحمت دارد

چرا که اضافه ها کور است بدین معنا که اضافه اسلام به تاریخ یعنی غرب و اضافه اسلام به جغرافیا یعنی ایران، کور است و بدون موضوع توتولوژی می شود و در نتیجه رکود علمی به وجود می آید.

باید برای شما سؤال وجود داشته باشد تا جوابش بیاید. بر فرض شما بدون این که سؤال داشته باشید قرآن را بحث کنید. این کار فایده ندارد. در سال ۶۵ آقای خامنه ای در حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) گفتند با دیدن این جمعیتی که اینجا می بینم آیات قرآن برایش تفسیر می شود. آیات با تاریخ و شرایطی که رخ می دهند تفسیر می شوند چون آیه قرآن، نشانه است و نشانه چه وقت پیدا می شود؟ وقتی که معنوی باشد یعنی عنوان بیاید. چرا الآن مباحث قرآن به طور موفق پیاده نمی شود؟ چون با موضوع برخورد نمی کند.

آقای جوادی آملی باید بیایند در مورد فرهنگ صحبت کنند. یعنی تفسیر موضوعی به این معنا، نه این که موضوع جهاد در قرآن را بحث کنند. این مسئله که خودش در قرآن وجود دارد و اصلاً تفسیر موضوعی نیست بلکه بررسی یک مفهوم در قرآن است که کاری ابتدایی است. در زبان شناسی بحث می کنند که مفهوم، بدون مرجعیت معنا ندارد. این فقط یک نشانه است و شما باید نشانه را پیدا کنید و آن را بحث کنید که آن آیه آفاقی با آیه انفسی که در قرآن است چه فرقی می کند.

فرهنگ ابعادی دارد و بحث ما همه ابعاد را شامل می شود. یکی از ابعاد فرهنگ، دانش است. جغرافیا به طور عینی برای ما ایران و تاریخ به طور عینی برای ما همین است که در حال حاضر در کشور ماست که تابع غرب است. مولوی و ملاصدرا و مشروطه نیز تابع غرب هستند. ملاصدرا تابع ابن عربی است. بنده حافظ و سعدی را ایرانی می دانم. علامه طباطبایی را شرق و علامه جعفری را غرب می دانم. تا تاریخ نخوانیم نمی توانیم علامه جعفری را بفهمیم. مشکل ما این است که طبقه بندی نداریم در نتیجه مفاهیم با هم قاطی می شوند.

در تطبیق وضعیت برخی مؤسسات و دانشگاه ها با این سه گانه نظر خود را در مورد دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، فرهنگستان علوم انسانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مؤسسه امام خمینی (رضوان الله علیه) قم بیان نمایید.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در هر سه حوزه بسیار ضعیف است گرچه دانشجویانش بسیار خوب و با استعداد هستند اما نه غرب شناسی، نه ایران شناسی و نه اسلام شناسی در این دانشگاه خوب و صحیح ارائه نمی شود.

فرهنگستان علوم اسلامی در غرب شناسی کاملاً مشکل دارد و آن قدر خواسته دوری کند که کلاً رابطه اش با غرب قطع شده است و خیلی از مسائلی را که الآن می گویند قبلاً در غرب با نام مسیحیت و یهودیت عنوان شده است. ایران شناسی شان هم باطلاست. بحث های فرهنگستان بسیار انتزاعی است چرا که خواسته اند اسلام را برای اسلام تولید کنند در نتیجه بحث هاشان مغلق شده و بسیار مفهوم تراشی کرده اند.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه هم سعی کرده فقط بین اسلام و غرب ارتباط برقرار کند اما از ایران عقب مانده.

مهمترین مشکل مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رضوان الله علیه) هم ضعف در غرب شناسی است و چون به اسلام به شیوه طلبگی نگاه می کنند، اضافه اش به غرب کم است - گرچه از ایران بیشتر است - در نتیجه کارکردش برای نقد و بررسی به درد می خورد.

دو نگاه

مشکل آن مؤسسات این است که با توجه به این ثقل کار نمی کنند. مشکل روحانیت در قم در همین نکته است و گرچه از اسلام شروع کرده اند ولی هنوز به اسلام نرسیده اند. کار آقای جوادی آملی و روحانیت توتولوژی یا این همانی است. یعنی چیزی را برای خودش می گویند. اما شهید مطهری در بحث از اسلام ناظر به آن دو حوزه دیگر بحث می کرد. همچنین علامه جعفری؛ البته علامه جعفری در «ایران» مشکل و نقصان داشت. این بحث هم ناظر به فرآیند تولید علم است و هم ناظر به عمق آن ولی بحث ما در مورد عمق و سطح نیست بلکه بحث در فهمیدن و رسیدن به یک ضلع از این سه گانه است. آقای مطهری می خواست در فرهنگ دخالت کند ولی آقای جعفری خودش برای خودش کار می کرد. خدا رحمتشان کند در یک سخنرانی کلی زحمت کشیدند تا رابطه حقیقت و واقعیت را مشخص کنند که با یک کلام بنده بحثشان به هم ریخت. آقای جعفری و آقای جوادی آملی، برای خودشان می گویند در نتیجه آقای جوادی هیچ کارش در جامعه پیش نمی رود.